



مسیحا مژده

مهدی موعود (عج)



مسیحا مژده

اثر قلم حاج سید محمد

عربزاده همدانی النجفی عفی عنه

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

تاریخ: آذر ۱۳۷۴

چاپ: چاپ گیتی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِهٖ نَسْتَعِیْنُ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

سِیْمَا حُجَّهٗ اللّٰهُ الْمُنْتَظَرِ الْمَوْعُودِ

بیان چگونگی حیات و زندگی انفرادی اوحدی از بشر که از جمله رجال

الهی اند.

آن کسانی هستند که در محلی زندگی کنند که هرگز در معرض آگاهی بشر قرار نگیرد. و هر گونه احتیاجات طبیعی آنان مانند مواد غذایی و غیر آن، از طریق عادی و بدون تماس با اشخاص فراهم شود. و نیز مانند رجال الهی همچون آصف برخیا بتواند در هر محلی که بخواهد حاضر شود، بدون اینکه او را ببینند و یا بشناسند و زندگی ممتد او بدین منوال پایان یابد.

از اینگونه زندگی فرضی باید تعبیر به زندگی انفرادی نمود (که محال و ممتنع است). نه زندگی طبیعی در حال غیبت تام و کامل. زیرا غیبت بطور تمام و کمال در مدت عمر فرض ندارد چون غیبت به معنای بی بهره بودن از همه گونه احتیاجات مادی است، چه از نظر مکان و سکونت و چه از نظر مواد و کالای طبیعی. به عبارت دیگر زندگی طبیعی در حال غیبت تام و کامل برای رجال الهی از نظر خلف، ممتنع و محال است. پس باید تعبیر به زندگی انفرادی نمود که آن نیز غیر میسر است.

نتیجه اینکه، نمی شود حق سبحانه چگونگی اختصاص حیات و زندگی حضرت بقیه الله را که از جمله ارکان مذهب تشیع است، اعلام نفرماید، تا اهل ایمان حضرت بقیه الله را مانند سایر طبقات مردم پندارند و یا فرض ناروا در باره حیات او تصور نمایند. بلکه باید بطور صریح چگونگی آنرا اعلام فرماید. همچنانکه بر حسب آیات کریمه که در باره حیات با رفعت عیسی مسیح علیه

السلام و نیز کریمه ای که صفت او را معرفی فرموده، به اینکه وجود او مژده و بشارت دهنده به بقاء ابدی دین اسلام و رسالت ابدی مقام خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است که از طریق وصایت بقیه الله تحقق پذیر است.

و از جمله اصول مذهب شیعه اثنی عشری اعتقاد به اصل امامت بطور اطلاق است. به اینکه دوازدهمین از اوصیاء طاهرین علیهم السلام، حضرت بقیه الله الاعظم اروحانفداه، در حال حیات و بطور غیبت تام و کامل است. و لازمه اینگونه غیبت به تمام معنی و بطور اطلاق، بی نیازی از لوازم زندگی مادی و طبیعی است.

و از کریمه و ماقتلوه و ماصلبوه و لکن شبه لهم و کریمه بل رفعه الله الیه استفاده می شود که حق سبحانه و تعالی، عیسی مسیح علیه السلام را از شر و آزار یهود بر حذر داشته و به او زندگی با رفعت و کرامت موهبت فرموده و زندگی او را با وجود بدن عنصری و مادی، بی نیاز از لوازم زندگی طبیعی قرار داده تا هیچگونه حاجت در زندگی ممتد خود نداشته باشد. بلکه اراده او بر نظام طبع، حکومت خواهد داشت و از مواهب غیبی بهره مند است.

و نیز بر طبق کریمه کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا هر وقت که زکریای پیامبر علیه السلام از جهت کفالت به ملاقات مریم صدیقه به حجره بالای مسجد الاقصی می رفت، او را در حال عبادت و بی نیاز از لوازم زندگی طبیعی مشاهده می نمود. و از این جهت مریم صدیقه در دوره نوزادی و شیر خواری و کودکی و در حال رشد و جوانی، بی نیاز از لوازم طبیعی بوده و از طریق غیبی، غذا و مایحتاج او آماده می شد. امکان دارد که بشر سالها بدین منوال زندگی ملکوتی داشته باشد و همچون عیسی علیه السلام در زندگی دامنه دار و با رفعت خویش، بی نیاز از لوازم طبع بوده و از طریق زندگی ملکوتی

بهره مند باشد.

و بر حسب کریمه و مبشرا بر رسول یاتی من بعدی اسمه احمد موهبت خاصه وجود عیسی مسیح علیه السلام وسیله مژده و بشارت به رسالت و خاتمیت رسول صادق صلی الله علیه و آله و سلم است، که از طریق وصایت حضرت بقیه الله الاعظم برای همیشه و بطور حتم و مدت امد، رسالت و خاتمیت رسول صلی الله علیه و آله در جهان باقی خواهد ماند.

در اینجا غرض، اثبات حیات و زندگی ملکوتی بقیه الله است. و اما دلیل غیبت تام و کبرای بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه از طریق روایات، از جمله رقعہ ای است که از آن مقام، شرف صدور یافته و به چهارمین نائب خاص خود، جناب عالم ربانی سیمری خطاب فرموده: فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرِهِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ.

بدیهی است غیبت تام و کامل، عبارت از بی نیازی از لوازم زندگی طبیعی است، که جز از طریق مشیت الهی و اذن ساحت کبریایی صورت نخواهد گرفت. و غیبت تام از نظام طبع، به آنست که با بدن عنصری باشد ولی از سوی دیگر، لازمه زندگی ملکوتی، خروج از نظام محدود طبع است. همچنانکه مریم صدیقه علیها السلام در آغاز زندگی و کودکی و جوانی، سالها با بدن عنصری، بی نیاز از لوازم طبع بوده است.

مراد از غیبت تام، پنهان بودن از عموم مردم و از مکانها و یا عزلت تام و کامل نیست. چه آنکه اینگونه غیبت، محدود و اعتباری است. یعنی حضور فی الجملة است. بلکه مراد از غیبت تام، بی بهره بودن از هر گونه لوازم زندگی طبیعی است. با توجه به قید جمله فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ وَ طَوْلِ الْأَمَدِ صریح است که از نظام طبع خارج باشد. و این، جز به اذن ساحت کبریایی صورت

نخواهد گرفت.

و مفاد کریمه و مبشرا بر رسول یاتی من بعدی اسمہ احمد نیز واضح است که بقیه الله نیز مانند عیسی مسیح دارای زندگی ملکوتی و باریافت و کرامت بوده و خارج از نظام طبع است. همچنانکه زندگی عیسی مسیح (ع) ملکوتی و باریافت بوده و خارج و بالاتر از نظام طبع است. و همانطور که زندگی عیسی مسیح، ملکوتی و باقی است، پیوسته مبشر آنست که رسول اسلام صلی الله علیه و آله نیز به واسطه اینکه زندگی بقیه الله ملکوتی است، در جهان باقی خواهد بود. و مفاد جمله فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ شاهد آن است که رسالت رسول اسلام به واسطه اینکه بقیه الله الاعظم مانند عیسی مسیح، باریافت و زندگی او ملکوتی است، در جهان ابدی خواهد بود.

و مفاد جمله و مبشرا بر رسول آنست که عیسی مسیح که حیات او ملکوتی است، مبشر آنست که رسالت رسول صلی الله علیه و آله از طریق وصایت بقیه الله که زندگی او نیز مانند عیسی مسیح ملکوتی است، در جهان بطور امد، باقی خواهد بود. لازم است که آن حضرت به طور امد غایب بوده و از هر جهت بی نیاز و بی بهره از لوازم زندگی طبیعی باشد.

غیبت باذن الله، و بطور اطلاق، همانا بی نیاز بودن از لوازم زندگی دنیوی است. و در غیر این صورت غیبت، اضافی و اعتباری خواهد بود. و در کریمه بل رفعه الله الیه تعبیر به غیبت تام باذن الله تعالی شده که از هر جهت بی نیاز از لوازم طبع خواهد بود. خلاصه، رفعت، امر وجودی و به معنای زندگی با کرامت و فوق نظام طبع است. و غیبت بطور اطلاق نیز امر عدمی و عبارت از بی نیازی از لوازم زندگی طبیعی است.

حیات و زندگی باریافت و ملکوتی بقیه الله، به تبع بقاء دین اسلام و

رسالت رسول صلی الله علیه و آله بطور صحیح از دلایل فوق استفاده می شود. و صفت مبشریت که برای عیسی مسیح دایمی است، در آن نقش موثری خواهد داشت. زیرا وجودش بر اساس مژده به رسالت رسول و بقاء ابدی رسالت رسول که ملازم با حیات ملکوتی بقیه الله است، خواهد بود. چه آنکه بقاء رسالت از طریق وصایت بقیه الله خواهد بود و لازمه آن اینست که زندگی و حیات بقیه الله نیز باقی و ملکوتی باشد و غرض نیز همین است.

دلیل اینکه حیات و زندگی بقیه الله، باید ملکوتی و فوق نظام طبع باشد، آنست که اهل ایمان چنانچه معتقد باشند که هر چه زمان غیبت بطول انجامد - گرچه هزاران سال باشد - همیشه حیات بقیه الله بطور طبع و غائب، محدود است. این نظر صحیح نیست بلکه حیات اینگونه رجال الهی و حیات و ظهور آنان مبهم است و بطور حتم باید ملکوتی و بر خلاف طبع باشد، چه مردم متوجه باشند و یا نباشند.

باید گفت که حیات و غیبت تام حضرت بقیه الله تا حدودی مبهم است. و چون روایت بَعْدَ مَا مِلَّتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا و جمله بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ از هر لحاظ مجهول و مبهم است، ناگزیر باید حیات بقیه الله، فوق نظام طبع و بی نیاز از لوازم آن باشد. و به فرض اینکه آیات کریمه دلالت نداشته باشد، باز باید معتقد بود که حیات حضرت بقیه الله که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله معرفی شده و ناظر بر مکتب ابدی قرآن و رسالت رسول اسلام است باید ملکوتی و بی نیاز از لوازم طبع باشد. و هرگز نمی توان حیات و زندگی او را عادی و بر وفق نظام طبع پنداشت.

و نیز از سیاق آیات کریمه، تلویحاً استفاده میشود که حق سبحانه برای اثبات و چگونگی زندگی حضرت بقیه الله، قریب هشتصد سال قبل از واقعه،

عیسی مسیح علیه السلام را با کرامتی زیاده بر تصور، خلق فرمود و او را به صفاتی معرفی فرمود، که آیات کریمه، ناطق است. و از جمله اینکه حیات او را ملکوتی قرار داد و نیز او را به صفت مبشرا بر رسول یاتی من بعدی اسمہ احمد معرفی فرمود. و لازمه دوام صفت مبشریت عیسی مسیح، به آنست که بقاء دین اسلام و رسالت رسول، از طریق وصایت بقیه الله، برای امد و همیشه قطعی باشد.

حیات و زندگی نوع بشر بر حسب نظام طبع، محدود است. و چنانچه زیاده فرض شود، به فرض هزاران سال، قدرت ساحت کبریایی نامتناهی است. ولی نسبت به نوع بشر غیر طبیعی معرفی می شود، که همان حیات با رفعت و کرامت و بی نیاز از لوازم طبع خواهد بود. چه آنکه بر اساس سنت سنیه حق سبحانه، حیات نوع بشر بر حسب نظام طبع، محدود است و چنانچه به فرض، زیاده صورت پذیرد به طوری که زیاده بر اقتضاء - مثلا هزاران سال - اینچنین زندگی را که باید معتقد بود، لازم حتمی آنست که ملکوتی و با رفعت و خروج از حدود نظام طبع معرفی شود.

آنچه لازمه ایمان به اصول و مذهب تشیع است، اعتقاد به آن است که بقیه الله الاعظم با بدن عنصری و مادی در قید حیات است. ولی چگونگی زندگی و مقام قدس او خارج از حدود فهم عموم است. از این نظر علم به چگونگی حیات مرموز و با برکت ملکوتی او هرگز لزوم نخواهد داشت.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ زِنَةَ عَرْشِهِ

محمد الحسینی عربزاده النجفی

۱۷ ربیع المولود ۱۴۱۶

بسمه تعالی

از جمله و ما قتلوه و ما صلبوه استفاده می شود که عیسی علیه السلام پیوسته از حیات ملکوتی بهره مند است. و از جمله بل رفعه الله الیه استفاده می شود که خداوند متعال به او مقام با رفعت و برکت و جود و ملکوتی موهبت فرموده است. یعنی در عین حال که بدن طبیعی دارد از لوازم زندگی نیز بی نیاز می باشد.

و از جمله مبشرا برسول استفاده می شود که حضرت عیسی بطور صفت و دوام و جود و بشارت دهنده بوده و برای اعلام رسالت ابدی اسلام الگوست، و صریح در آنست که رسالت اسلام نیز از طریق حضرت بقیه الله باقی خواهد ماند. بنا بر این بشارت عیسی مسیح به بقاء وجود بقیه الله نیز زوال پذیر نخواهد بود. پس دو وجود ملکوتی، یکی عیسی است که بر اساس بشارت، وجود مقدمی است و دیگر حضرت بقیه الله که بنای دین اسلام به وجود او باقی خواهد ماند. بر این اساس بقاء رسالت، به وصایت است که یکی وجود مقدمی و دیگر وجود اصیل و غرض اصلی که مورد بشارت است و آن وجود ملکوتی بقیه الله خواهد بود.

از بیانات گذشته استفاده شد که حضرت مسیح در آغاز، رسول بشارت دهنده بوده ولی پس از تشریح دین اسلام، با وجود اینکه او ملکوتی و با رفعت است، معذک پیرو دین اسلام و قرآن کریم شده است. و بنا بر نص صریح برخی از آیات، حیات عیسی مسیح (ع)، مانند سایر رسولان، طبیعی نبوده است، بلکه امتیاز خاصی از سایر پیامبران دارد.

در حقیقت، خلقت مسیح علیه السلام و وجود ملکوتی او جزئی از اصول امامت در اسلام است، که یکی از ارکان تشیع می باشد. و از بشارت همیشگی

وجود ملکوتی او، بقاء دین اسلام و وصایت حضرت بقیه الله صریحا استفاده می شود و چنانچه از آیه کریمه مبشرا بر رسول قطع نظر شود، اصل امامت در اسلام بی اساس و تکیه گاه خواهد شد.

در باره چگونگی حیات بقیه الله تصویری جز اینکه وجود او ملکوتی باشد، وجود ندارد. لذا از او فقط تفسیر به بقیه الله می شود مانند خاتمیت رسالت که آن نیز ابدی است. عیسی مسیح (ع) تابع دین تورات بوده و خود مستقلا رسالت اولوالعزمی نداشته است. انجیل کتابی آسمانی است ولی احکام ندارد. بنابراین عیسی رسول علی الاطلاق نیست بلکه رسولی است که مبشرا بقاء دین اسلام و بقاء وجود ملکوتی بقیه الله خواهد بود. یعنی فقط عیسی مسیح، رسولی است که از وجود ملکوتی با رفعت خود، شاهد قطعی است که دو وجود ملکوتی در جهان است، یکی مقدمی و مبشرا و دیگری اصیل، یعنی وجود ملکوتی دیگری که عبارت از بقیه الله است.

پس بر اساس وجود بقیه الله، حق تعالی مسیح را قبلا خلق فرمود و به او وجود ملکوتی داد که مقدمه برای بشارت وجودی او و ملکوتی اصیل دیگری پس از او بود. وجود ملکوتی عیسی علیه السلام به طور حتم، وجود ملکوتی اصیل را ثابت می نماید، که وجود ملکوتی با بدن عنصری محال نیست، یکی عیسی و دیگری بقیه الله است.

خلاصه اینکه از کلمه مبشرا حقایقی استفاده می شود که باید کتابی در باره آن نوشت، که اگر وجود مسیح ملکوتی نبود وجود بقیه الله بطور دائم، غیر ممکن بنظر می رسید. ولی حق تعالی بعنوان الگو، مسیح را ملکوتی خلق کرد که نمونه باشد از بقیه الله. و اهل اسلام توسط قرآن کریم و بداهت، تصدیق نمایند و بالصراحه بفهمند که دین اسلام بر اساس امامت و وصایت دائمی باید

باشد نه نیروی حیات محدود و موقت. و قوام دین ابدی اسلام باید بر اساس وجود ملکوتی حضرت بقیه الله باشد و بدون آن فرض ندارد.

حال چنانچه واقعه رفعت ملکوتی مسیح نبود به چه وسیله دیگری حق سبحانه و تعالی اساس دین اسلام را که بر وصایت عامه است، اثبات می فرمود. بر این اساس میتوان گفت: اصل وجود مسیح با این کرامات عجیب و مریم صدیقه، همه و همه برای اثبات اصلی از اصول اسلام است و آن اصل، امامت و وصایت عامه امر حضرت بقیه اله خواهد بود. خلاصه اگر واقعه مسیح با این کرامات، و وجود ملکوتی نبود، مثل سایر رسولان، اساسی برای اصل امامت و وصایت عامه فرض نمی شد، جز آنچه را که حق تعالی مقرر فرماید تا این طریق واضح خارجی را اجرا نماید.

وله الحمد زنه عرشه

حضرت مسیح علیه السلام تابع دین تورات بوده و فقط بعضی از احکام آنرا تکمیل نموده است و رسول علی الاطلاق نبوده، بلکه رسول مبشر اسلام بوده است. یعنی کتاب انجیل بر اساس خداشناسی است ولی به ضلالت سوق داده شد و بصورت سه گانه پرستی در آمده.

در حقیقت، وجود مسیح که رسول الله است، مقدمه ای است برای یکی از اصول اسلام که حق تعالی آن را حدود هشتصد سال پیشتر، اثبات فرمود. آن گونه که مسیح را ملکوتی قرارداد و نیز مادرش را در بسیاری از دوره عمر خود، بی نیاز از لوازم طبیعی نمود.

غرض اصلی از خلقت عیسی علیه السلام همانا اثبات و تثبیت اصلی از اصول اسلام است، که عبارت باشد از امامت و وصایت عامه و ولایت عامه. و حق تعالی از چندین سال قبل یکی از ارکان دین اسلام را مهیا فرموده است. و

خداوند متعال در قرآن کریم از حال و خلقت ملکوتی مسیح که مبشریت به وصایت عامه بقیه الله خواهد بود، خبر داده است.

در حقیقت قبل از تشریح دین اسلام، رکنی از ارکان توحید را که بر اساس وصایت و ولایت عامه است، مهیا و خلق فرمود. و فی الواقع، اساس امامت عامه در اسلام، در زمان خلقت مسیح (ع) پایه گذاری شده است. ولی حضرات اصل امامت و وصایت عامه را که بنای آن از خلقت مسیح است، منکرند. بالله تعالی عجیب است چگونه می توان چنین پایه محکمی که قرآن حکایت دارد و عقل در آن گواه است انکار نمود. جهان بر اساس حجت است و دوام و بقاء حجت به وصایت بقیه الله است. پس چگونه میتوان انکار کرد و در باره حضرت حجه ابن الحسن حیات و زندگی عادی مانند سایر اوصیاء رسول اسلام فرض کرد که جز اساس امامت و وصایت عامه دائمی اسلامی بر اساس خلقت عجیب مسیح علیه السلام است و او رکنی از ارکان اسلام و اساس امامت و وصایت عامه باید او را معرفی کرد بلکه او را حق سبحانه رکنی و اساسی از اسلام معرفی نموده است و چنانچه با قرآن بگویی که پایه اسلام را حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام از حق تعالی درخواست کرد.

حق تعالی قبل از اسلام در چند سند اساسی، اساس اصل وصایت و ولایت عامه و امامت را مهیا فرمود. یعنی برای اثبات، قطعی و حقیقی است که بقیه الله مولود شریف ملکوتی است و حی و حاضر است.

حق تعالی پایه و وصایت عامه اسلامی را بر اساس امر واقع حقیقی خارجی نهاده است. زیرا گفته شد، خلقت مسیح علیه السلام و وجود ملکوتی او، الگو و اساس ولایت و امامت را نهاده است. یعنی خلقت عیسی مسیح و وجود ملکوتی قطعی او، اساس اثبات آنستکه حق تعالی قبل از تشریح اسلام، پایه

وصایت و امامت را که رکن توحید است، نهاده است، الگویی واقعی و حقیقی برای بقیه الله قرار داده است قابل توجه آنکه، درخواست ابراهیم علیه السلام بطور دعوت بوده و قطعا پذیرفته شده است ولی واقعه امر ولایت و وصایت در دین اسلام، امر واقعی خارجی قبل از سنین عدیده است. بلکه بر حسب حکایت قرآن هر لحظه، بشارت وجودی مسیح اعلام می نماید که: مثل و مانندی در اسلام بنام بقیه الله، امامت و وصایت عامه بر آن پایه نهاده شده است. زیرا امر خارجی واقعی بدیهی ملکوتی است و قابل تکذیب نیست.

والحمد لله رب العالمین

والحمد لله زنه عرشه

والسلام الدائم علی رسول الله و علی بقیه الله الاعظم

و السلام علی المسیح المبشر بوصایه العامه

اعنی حجه الله المنتظر اروحنافداه

والسلام الدائم الابدیه السریه علی ملک الموت

سلاما دائما ابديا ازلیا

من الاحقر محمد الحسینی عزیزاده النجفی

آخر نوشته ای که در ۷۴/۸/۸ در بیمارستان شریعتی نوشته شد.

بسمه تعالی

رسالت، عبارت از تشریح احکام الهی است. و پس از تشریح، حیات رسول و بقاء او در بقاء رسالت، شرط نیست. زیرا منظور از لفظ رسول، استفاده حکم شرعی است. ولی در مورد امامت و وصایت، قائم به شخص امام است. زیرا تصدی و نظارت و وساطت در فیض الهی که مردم را از طریق عبادت به سر منزل مقصود و کمال برساند، با امام است. رسول نیز دارای مقام امامت است. از این نظریه وجود وصی احتیاج است. پس امور دنیا، از تشریح حکم الهی تحت نظارت امام در خواهد آمد.

براین مبنا، مفاد مبشرا بر رسول یاتی من بعدی اسمہ احمد این خواهد بود که عیسی بشارت می دهد که در پایان رسالت من، رسول اسلام و اوصیاء وی خواهند آمد. ولی بدیهی است ادامه حیات رسول پس از تشریح احکام لزومی ندارد، چون غرض از دین اسلام، احکام الهی آنست ولی نسبت به امام، که متصدی و واسطه خواهد بود، باید یکی از اوصیاء او باشند و البته در وصایت نیز در یک زمان، دو امام مفهوم ندارد.

بنابراین، مفاد و مبشرا بر رسول این می شود که رسول اسلام مبعوث میشود و پس از تشریح احکام الهی، بر حسب جریان عادت و طبع، فوت خواهد نمود و امور دنیا و نظام آن به عهده امام و شخص وصی قرار خواهد گرفت. بنابراین بقاء اسلام و احکام آن، مورد سرپرستی امام بعد خواهد بود و نظر به اینکه هر یک از اوصیاء علیهم السلام در عصر خود، زمام امور را به عهده داشته اند، از این نظر بقاء و ابدیت دین اسلام از وظیفه امام و وصی است که هنگام تصدی امامت به طول انجامد یا اندک باشد.

خلاصه، بقاء اسلام به عهده اوصیاء نهاده شده که امور را متصدی

شوند. پس وقت اندک یا وقت نامعلوم و ابدیت که از کریمه یاتی من بعدی اسمہ احمد استفاده می شود الی الابد، از شئون امام خواهد بود.

پس از رسالت مسیح، بقاء اسلام به عهده وصی از اوصیاء رسول خواهد بود. یعنی پس از تشریح احکام و نزول قرآن دیگر، بقاء رسول و حیات او ضروری نیست، بلکه بقاء دین و احکام، به تصدی و نظارت هر یک از اوصیاء در زمان محدود به خود خواهد بود.

پس، از جمله گذشته استفاده می شود که بقاء ابدی که من بعدی اسمہ مفاد آن است، به عهده وصی از اوصیاء خواهد بود. از نظر اینکه آخرین اوصیاء باشد قوام دین و امامت، قائم به او است. پس، ابدیت دین اسلام به قیام حضرت بقیه الله خواهد بود.

چون وصی آخرین، از اوصیاء علیه السلام می باشد که همانام رسول اسلام است، بر حسب روایات مستفیضه نباید امام عصر را به نام شریف او ذکر نمود، بلکه به نام بقیه الله، یا حجه ابن الحسن (ع). از نظر اینکه در آیه شریفه نام رسول را احمد معرفی نموده و در کریمه محمد رسول الله اسم رسول معرفی شده است. در این صورت فقط احمد و محمد هر دو به نام مبارک مقام رسالت می باشد و چنانچه نام بقیه الله گفته شود، معنایش آن است که هم احمد و هم محمد نام رسول است و وصی ندارد که همانام او باشد. از این نظر جایز نیست که نام شریف حضرت حجه ابن الحسن گفته شود، زیرا مفاد آن حصر است یعنی اختصاص به مقام رسالت دارد و وصی دیگری در بین نیست و این نقض غرض است. پس نباید نام آن حضرت را ذکر نمود، مگر به لقب. مثل حجه ابن الحسن، بقیه الله الاعظم و یا امام زمان. و چنانچه نام مبارک او گفته شود مورد انکار تعدد خواهد شد.

قوام رسالت با امامت است. همچنانکه قوام امامت به وجود رسالت است. پس مفاد مبشر ابرسول من بعدی یعنی رسول اسلام با اوصیاء چندی مبعوث خواهند شد ولی پس از اندک زمانی رسول رحلت خواهند نمود و امور به عهده اوصیاء، هر یک پس از دیگری خواهد بود. پس نظام جهان و تعلیم و تربیت بشر و سایر امور، موکول به اوصیائی شده است که زمام امور را بعهدہ دارند، و به قدر محدود، مادام که وصایت و امامت آنان ادامه بیابد ولایت علی الاطلاق آنان نیز ادامه خواهد داشت.

از آیات قرآنی در باره حیات و چگونگی مقام عیسی و تعریف او ذکر شده که هر یک بهت آور است از جمله آیه *و اذ تخلق من الطین کهیئتہ الطیر باذنی* استفاده می شود که به هیئت پرنده ای از آب و گل دمیده، زنده شده پرواز می نمود. و از جمله، زنده نمودن مردگان از *تحت الموتی باذنی* که ابراهیم خلیل علیه السلام از چگونگی آن سوال می نماید.

و از جمله امتیازات عیسی مسیح، که اختصاصی است، اینکه از جانب ساحت کبریایی مستقلا به خود سلام می گوید: *والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت* که زیاده بر مقام رفعت، فرض ندارد که در مقام عبودیت پیامبری به آن مقام برسد. این بیان مقام رفعت که در آیه *بل رفعه الله ذکر شده* و صفت اختصاص که آن نیز فوق فرض است، آنستکه حق تعالی وجود او را میسر قرار داده که اساس اسلام را در جهان پایدار بنماید و بشارت داده که پس از من رسولی خواهد آمد که رسالت او ابدی خواهد بود و بقاء رسالت به بقاء وصایت خواهد بود.

پس وجود مسیح، شاهد و الگو است از حضرت بقیه الله الاعظم که دین اسلام بوجود او ابدی خواهد بود و این نهایت عظمت مقام رفیع مسیح است که

اساس دین اسلام را پایه گذارده و خود را مبشر معرفی نمود. با این بیان معلوم شد که مسیح علیه السلام حیات ابدی و امامت دائمی حضرت بقیه الله را که اساس و پایه و رکنی از ارکان اسلام است به وجود خود مژده داده، و بشارت داده است که همچون وجود عزیزی و بی نظیری در آینده خواهد آمد که عیسی مسیح از آن پیروی خواهد نمود. عیسی مسیح علیه السلام رسول مبشر بوده که رسولی خواهد آمد که رسالت او از طریق حیات آخرین اوصیاء، ابدی خواهد بود.

همچنین استفاده می شود که موضوعات و آیاتی را که حق سبحانه برای مسیح معرفی فرموده، بالاتر از آن را به بقیه الله موهبت خواهد نمود، زیرا وجود مبشر مقدمی و غرض اصلی از وجود مسیح، شناسایی بقیه الله است که مورد بشارت همیشگی عیسی قرار گرفته است و آنچه در باره عیسی - مبشر آیات - ذکر شده است مقدمی و مثالی از مبشریت حضرت بقیه الله خواهد بود. محتمل است که نسبت مفاد احمد این باشد که هر چه عیسی دارد، مظهري از مظاهر حمد بوده و نمونه ای است از کرامات و فضائل رسول و همچنین از حضرت بقیه الله. از جمله مبشر بر رسول یاتی من بعدی اسمہ احمد استفاده می شود که رسول اسلام و اوصیاء گرامی اش مبعوث خواهند شد. رسول بدون ضمیمه امام، فرض ندارد. خلاصه، بقاء دین اسلام پس از تشریح آن، به تصدی و زعامت امام همان عصر خواهد بود. بنابراین ابدیت دین اسلام بر اساس بقاء امام زمان - بقیه الله - خواهد بود.

توضیح آیه کریمه و مبشر بر رسول یاتی من بعدی اسمہ احمد سوره صف آیه ۷ مقام مسیح علیه السلام نسبت به مقام رسول صاع اسلام (ص) مقدمی و بشارت دهنده است. و مژده بر حسب قول و گفتار نیست، بلکه حقیقی و ملکوتی

است و مقام صادع (ص) مبشرالیه خواهد بود. مژده و مفاد آن بر حسب وجود مسیح آنستکه رسالت رسول (ص) از طریق وصایت بقیه الله الاعظم، همیشگی خواهد بود.

پس غرض از مقام مسیح (ع) آنستکه مژده دهنده و مقدمی باشد. یعنی رسالت مسیح (ع) به عنوان بشارت و مژده عملی، الگویی بسیار مهم برای رسالت رسول اسلام (ص) است. و البته رسالت رسول اسلام (ص) از طریق وصایت دوازدهمین وصی و فرزند خود، که زندگی او ملکوتی است، همیشگی خواهد بود.

عیسی مسیح علیه السلام بشارت دهنده به بقاء دین اسلام بواسطه وصایت بقیه الله الاعظم است که مهمترین مژده است مفاد مژده مسیح آنستکه دین اسلام و وصایت همیشگی بقیه الله باقی خواهد بود.

بشارت و مژده عیسی مسیح بر حسب قول و گفتار نیست بلکه وجودی حقیقی از طریق مثل و مانند و الگو خواهد بود. و استفاده از جمله و مبشرا بر رسول یاتی من بعدی اسمہ احمد سوره صف ۶۱ آیه ۷ آنستکه وجود مسیح ملکوتی و فوق نظام طبع دنیوی است هم چنانکه از جمله بل رفعه الله الیه استفاده شد که بی نیاز از احتیاجات طبیعی است هم چنانکه حیات و زندگی مسیح (ع) ملکوتی و بارفعت است. و وصایت بقیه الله الاعظم نیز ملکوتی و با رفعت یعنی بی نیاز به احتیاجات طبیعی است و هنگامی که مشیت قاهره حق سبحانه تحقق پذیرد که غیبت بقیه الله پایان پذیرد و ظاهر شود و حجاب غیبت را به کنار زند و قیام به قسط و عدل نماید.

حضرت مسیح (ع) نیز هم چنین ظهور خواهد نمود و در مسجد الحرام شرفه الله تعالی با او بیعت و اظهار تبعیت خواهد نمود و به اداء فریضه وقت بهر

او اقتدا خواهد نمود .

والحمد لله زنه عرشه

والسلام علی ملک الموت

به استناد آیات قرآنی حق تعالی عیسی مسیح را اینچنین خلق فرمود و او را مقدمه بقیه الله معرفی نمود یعنی وجود ملکوتی مسیح را به استناد آیات قرآنی مبشر وجود بقیه الله قرار داد که وجود ملکوتی در نظام جهان و نظام دین اسلام، دو فرد خواهد بود یکی مسیح بر حسب آیات قرآنی و دیگر بقیه الله به استناد آیات قرآنی. بنابراین وجود هر دو ملکوتی، با رفعت، همراه با بدن عنصری و بی نیازی از لوازم دنیوی است که اینها از بدیهیات و اصول اسلام معرفی شده است و هر دو اساس توحید است یکی مثل و مانند و مقدمه، یعنی مبشر و دیگری بقیه الله، ملکوتی دائم و بی نیاز از لوازم زندگی با بدن عنصری و مادی خود .

لازم مفاد صفت مشریت دائم ملکوتی مسیح (ع) آنستکه در دین اسلام نیز اقتضاء بقاء و ابدیت باشد و آن بجز از طریق وصایت و حیات ملکوتی بقیه الله تحقق پذیر نخواهد بود. پس لازمه صفت مشریت ملکوتی مسیح آنستکه در دین اسلام نیز اقتضاء بقا باشد و آن بجز از طریق وصایت ملکوتی و حیات حضرت بقیه الله تحقق پذیر نیست . پس قوام مشریت دایم مسیح به آنستکه دین اسلام نیز دارای حیات و وصایت ملکوتی بقیه الله باشد .

نتیجه آنستکه حیات بقیه الله باید ملکوتی باشد همچنین وصایت و خلافت او نیز ملکوتی خواهد بود یعنی نسبت به وصایت و بیان احکام اسلامی باید به علماء و روایات مراجعه نموده و نسبت به امور حوادث افراد خارجی از طریق نوشتن نامه به نواب اربعه رضوان الله علیهم که آنان نیز دارای حیات ملکوتی

هستند کسب تکلیف کنند و آنان نامه محتاجان را در صورت اقتضاء به حضرت
بقیه الله می رسانند (بر حسب روایات متواتره و مستفیضه)

والحمد لله

بسمه تعالی

بحثی چند درباره حقیقت غیبت صغری و چگونگی سکونت پنهانی بقیه
الله در بغداد و آثار و نتایج آن.

غرض اصلی، ارائه خودشان و اعلام به علماء بوده است، که آنان زیاده بر
یکهزار نفر بوده اند و از جمله تلامذه اجداد طاهرین حضرت بقیه الله بوده اند. و
با واسطه یا بلا واسطه از تربیت شدگان مکتب اوصیاء طاهرین علیهم السلام
همچون امام باقر، امام جعفر صادق، امام موسی بن جعفر، حضرت جواد و امام
هادی - علیهم السلام - بوده اند، که همه با عقیده، اشتیاق زیارت و رویت و
ملاقات حضرت بقیه الله را داشته و آنرا جزء وظیفه خود میدانسته اند. در این
مدت مدید هفتاد سال، هزاران نفر از علماء و روّات احادیث و طبقات عالی از
مسلمانان، مشتاقانه به حضور ایشان شرفیاب می شده اند. غرض اصلی بقیه
الله نیز همین بود که خود را ارائه دهد و افراد، ایشان را ببینند و بشناسند
و عقیده آنان تحقق یابد.

در تمام مدت هفتاد سال از همه طبقات مردم، جد و پدر و فرزند
میتوانستند به این فیض زیارت نائل شوند. در حالی که بقیه الله با کمال آسایش
در گوشه عزلت، آماده زیارت علماء و روّات احادیث و تلامذه اجداد گرامیش
بوده و خود، هیچگونه حاجت به امور دنیوی از قبیل غذا و جز آن نداشت. مانند
مریم صدیقه که غیر از ملاقات زکریا، بهره ای از امور دنیا نداشت.

بدیهی است که در این مدت هفتاد سال، اساس تشیع و وجود امام که

دوازدهمین فرزند رسول صادق اسلام است نهاده شده.

در پاسخ به این سوال که ملاقات علماء که به تدریج و با کمال اشتیاق صورت می گرفته چه تاثیری در اساس تشیع داشت میتوان گفت که از ارکان اسلام و تشیع بشمار میرفت. مخصوصاً تعیین نواب چهارگانه که عالی ترین علماء و تلامذه اجداد ظاهریین ایشان بوده اند، کاری اساسی بوده است و این خود اعجاب آور است که برای همیشه و ابد میان عموم مردم مسلمان و حضرت بقیه الله که در حال حیات دایم ملکوتی است، نواب آن حضرت واسطه باشند. یعنی نیابت آنها، نیابت میت از حی حاضر است. و آنها در خارج به اداء وظایف خود تبلیغ مینمودند، بعلت شهرت وجود بقیه الله الاعظم.

این شهرت باعث شده بود که عموم مسلمانان گرچه بفرض خود، شخصاً لیاقت زیارت بقیه الله را نداشتند ولی به وجود بقیه الله مانند وجود مکه معتقد بودند. حال در این صورت که شهرت وجود بقیه الله الاعظم در قلوب و اقطار عموم مردم مسلمان انتشار یافته، چگونه حضرتش از خطر تهدید خلیفه عباسی زمان، ایمن گردد (همچنانکه حضرت جواد قریب پنج سال و حضرت هادی و حضرت امام حسن عسکری حدود پنج سال، قیام به وصایت مینمودند و مورد خطر قتل از ناحیه خلفای عباسی و مخالفت بسیاری از مردم قرار میگرفتند). در این صورت ناگزیر حق سبحانه بر حسب نظام اتم، حضرت حجه ابن الحسن العسکری را از نظام دنیوی خارج و به نظام وسیع ملکوتی نایل می فرماید. تا بدین وسیله رکن دین اسلام محفوظ از خطر بماند و در عوض حیات محدود دنیوی، زندگی وسیع بی نهایت ملکوتی برای ایشان قرار داده است و چنانچه بفرض، سکونت ممتد حضرت بقیه الله در بغداد، عاصمه اسلام و دارالعلم والوصایه نبود، هرگز اساس عالم تشیع نهاده نشده بود، زیرا بواسطه رویت و

زیارت مکرر و مشتاقانه گروهی از علماء و روایات احادیث و تلامذه اجداد طاهرین با حضرتش، اساس تشیع و امامت دایم نهاده شده، در نتیجه به دنبال واقعه غیبت صغری حضرت بقیه الله الاعظم در عاصمه اسلام، تشیع و امامت بطور اطلاق استقرار یافت. و تا آخر دنیا، عموم مردم مسلمان به طور یقین اینچنین عقیده خواهند داشت. زیرا بر حسب عادت، لغو بودن این سکونت پنهانی با اوصاف نامبرده، محال است.

شاهد دیگر، واقعه نیابت نواب اربعه است که آثار و معجزات و کرامات در آن صورت گرفته، مانند درخواست صدوق اول که از طریق حسین بن روح نوبختی نامه‌ای به حضور بقیه الله نوشت و توسط نوبختی تقدیم حضرت بقیه الله شد. پس از اندک زمانی پاسخ خواسته را که حضرت بقیه الله وعده فرموده بود متحقق شد.

شخص صدوق دوم محمد بن علی بابویه مکرر میفرمود: که حق تعالی مرا به برکت دعای حضرت بقیه الله آفریده است. از صدق مقام صدوق دوم همین بس که جسد او پس از نهصد سال در شهری در قبر، صحیح و سالم توسط گروهی از مردم و درباریان ناصرالدین شاه و حضرت عالم متأله آقا علی شبستری مشاهده گردیده. او در رساله سبیل الرشاد خود می نویسد: با گروهی، جسد مرحوم صدوق دوم را در شهری، در قبر، صحیح و سالم مشاهده نمودیم و هیچیک از این وقایع قابل تکذیب و یا تردید و شک نخواهد بود در صورتیکه روایات بسیاری از علماء در اثر زیارت حضرت بقیه الله نقل نموده‌اند که در حضور حضرت بقیه الله سوال نموده و پاسخ را شنیده و در کتابهای حدیث خود نوشته‌اند.

بسمه تعالی

آثار بسیاری از نیابت نواب اربعه در عصر غیبت صغری رخ داد که بسیار جالب است. از جمله مرحوم صدوق علی ابن بابویه در دوره کهولت چون فرزندی نداشت تصمیم گرفت از بقیه الله توسط نایب سوم حسین بن روح الله نوبختی مسئلت نماید پس به بغداد آمده و در حضور جناب نوبختی نامه ای به مقام حضرت بقیه الله نگاشت و آنرا توسط نوبختی بحضور بقیه الله ارسال نمود. در نامه خواسته شده بود که حضرت بقیه الله از حق سبحانه درخواست نماید که فرزندی به او موهبت فرماید. پس از فراغت از زیارت عتبات مقدسه از مرقوم نوبختی در باره پاسخ نامه سؤال نمود، او هم فرمود هر وقت پاسخ رسید به شما میرسد. در اثنای بازگشت شیخ صدوق به ایران نامه ای از حضرت بقیه الله نامه ای به او رسید که مرقوم داشته بود که از حق سبحانه درخواست نمودیم مقرر شد که پس از فوت زوجه تو از زوجه دیگری که اختیار مینمایی، حق سبحانه دو فرزند به تو عطا میفرماید یکی بنام محمد و دیگری حسین. همینطور حق سبحانه دو فرزند به صدوق اول مرحمت فرمود که محمد همان صدوق دوم صاحب من لا یحضره الفقیه است. و نیز از غرائب و کرامات آنکه در سال هزار و سیصد و شش هجری، ناصرالدین شاه دستور تعمیر مقبره صدوق را داده و مرحوم آیه الله آقا علی شبستری برای مشاهده با گروهی از درباریان حضور یافته، مقبره گشوده شد همه دیدند که جسد مرحوم صدوق دوم سالم و هیچ تغییری در آن رخ نداده، بلکه کفن او کرباسی زرد بود. خلاصه مرحوم آیه الله شبستری در کتاب سبیل الرشاد مینویسد جسد و کفن مرحوم صدوق در شهری در قبر صحیح و سالم مانده بود.

بسر و تسمیه آن به غیبت صغری از نظر آن است که مدت آن محدود و قریب

هفتاد سال بوده است. و از آن زمان سایر خصوصیات و لوازم زندگی حضرتش باید ملکوتی باشد و از راه وسایل غیبی زندگی نماید. مثلا ملاقات بعض اوحدی از علماء و اختیار بر حسب جریان طبع بوده است. نتیجه آنکه هنگام دستور غیبت کبری جوامع اسلامی همه معتقد به وجود امام عصر بوده و بطور بداهت می دانستند مانند علم به وجود مکه که اگر نرفته و ندیده اند بطور یقین مزده وجود آنرا میدهند.

خلاصه، زندگی غیبت کبری بر حسب امور وجودی است که در مدت غیبت صغری رخ داده چه بطور طبیعی و یا به وسایل غیبی که بمعنای عدم حاجت است.

بسمه تعالی

حیات و زندگی دوره اول حضرت بقیه الله در شهر بغداد - عاصمه اسلام - که قریب هفتاد سال بطول انجامید بطور حتم، مقرون با احتیاجات بسیار عادی و غیبی بوده است و چه بسا احتیاجات او مختلط از طبیعی و غیبی باشد ولی چه بسا حاجتهای او مانند عدم حاجت باشد مانند حاجتهای مریم صدیقه که مختلط از عادی و غیبی بوده است و هرگز مانعی ندارد که برای حفظ از خطرا دشمنان، حق سبحانه غیبت صغری و مختلط او را به زندگی با رفعت انتقال فرماید.

والسلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا

والحمد لله زنه عرشه

بسمه تعالی

مفاد غیبت صغری، نظر به اینکه حاکی از چگونگی عمل و رفتار حضرت بقیه الله الاعظم در بغداد - عاصمه اسلام - بوده، آن است که وظیفه تبلیغ و تصدی امامت را انجام میداد، با قید پنهانی خود و با استفاده کامل از علل و اسباب غیبی و طبیعی. و غیبت به معنای بی نیازی ملکوتی از وسایل است و یا از طریق عادی و طبیعی و یا مباحثی و یا تسبیبی. مثل نامه‌ای که نصب حسین بن روح نوبختی را به نایب خود، سعید بن عثمان نوشته و به او رسانیده است. و بعضی علماء و همچنین حسین بن روح در آن مجلس حاضر بوده نامه را خوانده. هم چنین نامه‌ای که به سیمری، چهارمین نایب خود مرقوم داشته مبنی بر اینکه شش روز بعد فوت خواهد نمود و نیز غیبت کبری آغاز شد و نباید نایب دیگری تعیین نماید. حضرت بقیه الله نامه را از طریق عادی رسانیده و سیمری خوانده و گروهی از مردم، نامه را استنساخ نموده و انتشار داده‌اند. بر حسب مقتضی اصل نامه باید از نیروی غیبی باشد، ولی نوشتن و کتابت از طریق عادی و ارسال نیز از طریق طبیعی بوده. بالاخره بطور مقتضی و مختلط حضرت بقیه الله از وسایل مقتضی به هر طور باشد استفاده می نمود. و علل و اسباب غیبی و یا طبیعی را در اداء وظایف تبلیغ بکار می برد، چه بطور مباشرت و یا بطور تمثلی. هم چنانکه مریم صدیقه در آغاز زندگی، وسایل غیبی و طبیعی را مانند سکونت در بیت المقدس و گفتار با زکریای پیامبر، بطور مختلط و مقتضی بکار میبرد. پس مراد از کلمه غیبت صغری، انجام وظایف تبلیغ است با نیروی غیبی و ملکوتی و مختلط، با قید پنهانی خود از وسایل غیبی. و یا از نیروهای عادی و طبیعی بطور مختلط و بر حسب مقتضی. و یا بوسیله تسبیب غیر و یا از طریق تمثلی، بطوریکه از خطر تهدید دشمنان، ایمن بماند. و نظر باینکه اولاً وظایف

تبلیغ در مدت هفتاد سال بحد رشد و کمال رسید، بخصوص در اثر تبلیغات نواب اربعه، دیگر تبلیغ و اعمال و سایل کافی بود. و در جوامع اسلامی موقعیت بسزائی بدست آمد و ممکن بود که در اثر انتشار بیشتر، حضرتش مورد تهدید دشمنان قرار گیرد زیرا آثار وجود درخشان بقیه الله آنچنان ظهور یافته بود که بیم خطر بود. بدین جهت حق سبحانه او را حیات و زندگی ملکوتی مقرون به رفعت و کرامت موهبت فرموده و بآبدن عنصری، او را بطور کامل از نظام دنیوی، خارج نموده و مانند عیسی مسیح، بملکوت اعلی انتقال داده است و زندگی مختلط او را بصورت زندگی ملکوتی اعلی درآورده. و از نظر اینکه اختلاف حالات مریم صدیقه علیها السلام به لحاظ ملکوتی یا طبیعی، نمونه و الگو است، باید اختلاف حالات حضرت بقیه الله بطور کلی و بخصوص در زمان غیبت صغری بر حسب حوادث گوناگون از لحاظ ملکوتی و یا وسایل طبیعی، قیاس به زندگی مختلف مریم صدیقه شود. همچنانکه وجود عیسی مسیح از هر جهت، چه از جنبه ملکوتی و چه سایر جهات، نمونه و الگویی است نسبت به حضرت بقیه الله، به شرحی که گذشت.

خلاصه، غرض از غیبت صغری بقیه الله آن بود که وجود و حیات خود را به جامعه مسلمانان، بخصوص علمای اسلام و تلامذه اجداد طاهره خود معرفی نماید که هیچگونه شکی درباره وجود و حیات و زندگی حضرت بقیه الله نباشد. همچنانکه بر حسب روایت متواتری که از رسول اکرم (ص) رسیده، حضرتش بطور کامل خود را به عموم مسلمانان معرفی مینماید، چه از طریق ملاقات و یا از طریق شهرت (مانند علم به وجود مکه که همه مردم بطور قطع به وجود مکه تصدیق دارند) و پس از شناخت و تعریف خود، به عموم مسلمانان به هر طریق که مقتضی بود معرفی نمود و از نظر خطر دشمنان که بر او

دست یابند و او را بقتل رسانند، حق تعالی او را از خطر دشمنان ایمن فرمود و به ملکوت اعلی انتقال داد. همچنانکه عیسی مسیح (ع) را از خطر یهود ایمن فرمود و او را به ملکوت اعلی که خارج از نظام دنیوی است انتقال داد.

والسلام خیر ختام

بسمه تعالی

بر حسب روایات و بیانات گذشته، حضرت بقیه الله در آغاز دوره امامت و وصایت خود در عاصمه اسلام - بغداد - حدود هفتاد سال دوره ابتدائی زندگی خود را گذرانید.

بدیهی است که فقط نوع سکونت و منزل آن حضرت و همچنین ملاقات ایشان با او حدی از شیعیان، از طریق عادی و طبیعی بوده و سایر احتیاجات دیگر باید از طریق غیب تامین شود. و معنای تامین غیبی، عدم حاجت است. و این زندگی مختلط از طبع و عادت و غیبت است. همچنانکه مریم صدیقه قسمت زیادی از زندگی خود به طور مختلط زندگی می نمود و غرض از غیبت صغری همین است. زیرا بر حسب مدت، محدود به هفتاد سال بود. تعیین تدریجی نواب اربعه و ارتباط آن حضرت با جامعه اسلامی سبب شد که در اواخر مدت هفتاد سال احساس خطر شود که مبادا مانند اجداد ظاهری خود مورد هجوم دشمنان قرار گیرد. از این نظر حق سبحانه او را از غیبت تام و دائم بهره مند فرمود. یعنی او را به مقام ملکوتی نائل گردانید و بی نیاز از هر گونه احتیاجات دنیوی نمود. همچنانکه حق سبحانه عیسی مسیح را از خطر تهدید یهود ایمن فرمود و او را بر حسب آیه بل رفعه الله الیه به ملکوت اعلی نائل نمود و پس از ولادت عیسی به مریم، مادرش فرمود و هژی الیک بجذع النخله ای مریم دیگر از این ساعت از مواهب غیبی بی بهره گشتی. امتیاز حضرت بقیه الله و انتشار ایشان در

جامعه اسلامی اقتضا میکرد که زندگی مختلط و بی پایانی یابد و به غیبت کبری انتقال پیدا کند. یعنی بی نیاز از هر گونه احتیاجات مادی مانند مسیح به ملکوت اعلی انتقال یابد. و بر حسب نامه‌ای به نایب خود سیمری اعلام فرمود که پس از این ساعت غیبت تام صورت گیرد و حضرتش اینک باقی به ابقاء الله خواهد بود.

با توجه به اینکه عیسی مسیح در مدت زندگی کوتاه خود با مادر خود و حواریون زندگی عادی داشت و پس از تهدید یهود حق سبحانه او را به ملکوت اعلی نائل فرمود و به همین قیاس حق سبحانه حضرت بقیه الله را پس از سکونت در بغداد و زندگی هفتاد سال بطور مختلط او را به ملائکه اعلی نائل فرمود و او را باقی به ابقاء الله معرفی فرمود که بهترین موهبت الهی است.

بسمه تعالی

وجود مریم صدیقه، از نوزادگی تا شیر خوارگی و سپس کودکی و جوانی، بطور ملکوتی، بی نیاز از غذا و سایر لوازم زندگی بوده است. جز امر مسکن که او در بالا خانه مسجد الاقصی سکونت داشت و سالها بدین منوال بسر برده ولی پس از آنکه مسیح بدنیا آمد، به وی فرمود وهزی الیک بجذع النخله مادر! در این ساعت از غذاهای ملکوتی بی بهره شدی و چنانچه بخواهی، باید درخت را تکان دهی تا از غذا استفاده نمائی، از این مطلب استفاده میشود که اگر چه وجود فوق العاده مریم صدیقه کبری وجودی ملکوتی است که قسمت زیادی از زندگی بطور ملکوتی و بی نیاز از غذا و سایر احتیاجات بوده، اما پس از پیدایش مسیح لامحاله حاجت به غذای دنیوی خواهد داشت و از غذای ملکوتی غیبی بی بهره میشود. زیرا زندگی محدود ملکوتی مریم بمنظور پیدایش مسیح بود و پس از وجود مسیح بود که نیازمند به غذای دنیوی شد. پس مریم صدیقه دو گونه زندگی داشته، قبل از وجود مسیح، ملکوتی بوده (جز از مسکن) ولی پس از وجود مسیح، محتاج به لوازم زندگی مانند غذا و لباس و مسکن و سایر نیازها شده است ولی نسبت به مسیح (ع) بر حسب آیه بل رفعه الله الیه بطور اطلاق، همیشگی است و هرگز محتاج به مسکن و مانند آن نشده است و پیوسته بصورت وجودی ملکوتی و با رفعت بسر میبرد جز هنگام ظهور بقیه الله که در مسجد الحرام حضور یافته، به وی اقتدا خواهد نمود.

از روایات استفاده میشود که حضرت بقیه الله اجازه ظهوری گرچه محدود از هر جهت دارد یا آنچنان اجازه ندارد. و از روایت نامه ای که به جناب شیخ سیمری، آخرین نایب خاص خود مرقوم فرموده استفاده میشود که غیبت کبری شروع شده و مفاد غیبت کبری آنستکه حضرت بقیه الله به عالم ملکوت

که بی نیاز از حوائج زندگی دنیوی است، مأمور است. و لحظه ای ظهور مادی دنیوی نخواهد داشت. مثلاً در محل خاص و یا نزد گروهی، حضور نخواهد یافت. گرچه او را شناسند، چون شناسایی مردم مطرح نیست بلکه ملکوتی بودن و غیبت از عالم دنیوی از هر جهت برایشان مطرح است.

در روایت شریفه فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَةَ الْكُبْرَى ظاهر آنستکه حضرت بقیه الله بطور ابد، هرگز به مسکن و یا سایر احتیاجات زندگی دنیوی نیاز نخواهد داشت. یعنی وجود مبارک او ملکوتی محض و غیر قابل ظهور میباشد، گرچه به جهتی از جهات باشد.

همچنانکه در باره غیبت و رفعت مسیح، از ظاهر آیه بل رفعه الله الیه اطلاق دائم و همیشگی استفاده میشود. و او هرگز لحظه ای در این جهان ظهور نخواهد داشت تا هنگام ظهور بقیه الله الاعظم.

نتیجه آیات راجع به زندگی مریم صدیقه آنستکه آغاز زندگی او ملکوتی بوده و از غذا و لباس (چنانچه لباس را جزو رزق بدانیم همانگونه که بر حسب آیه، جزء رزق است) بی نیاز بوده است. ولی از مسکن و حضور با افراد، مانند حضرت زکریا محدود نبوده و هر دو یکدیگر را مشاهده مینمودند. ولی پس از وجود مسیح بطور قطع از هر گونه نیاز و حاجت زندگی بهره مند میشده است.

پس مریم صدیقه در مدت زندگی، دو سنخ زندگی داشته است. ولی در باره مسیح (ع) از ظاهر، بلکه صریح آیه بل رفعه الله الیه استفاده میشود که حق سبحانه مسیح را به عالم بالا رفعت داد. و بطور اطلاق استفاده میشود که لحظه ای عیسی مسیح در محلی و مسکنی و یا نزد گروهی به هیچ وجه ظهور و تنزل نداشته جز هنگام ظهور بقیه الله. و اما عدم ظهور و تنزل حضرت بقیه الله، از بعض روایات استفاده میشود مانند فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَةَ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا

بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَامْتِثَالِ أَنْ .

از این عبارت استفاده می شود که حضرت بقیه الله نیز، ملکوتی محض بوده و هیچ شائبه حاجت به لوازم زندگی، چه از لحاظ مسکن و چه از لحاظ سایر وسایل زندگی نداشته، بلکه بطور اطلاق، غیبت و رفعت داشته است. بنابراین احدی او را مشاهده نخواهد نمود و هرگز در محل و مسکن و مجمعی قرار نخواهد گرفت. این منافات ندارد با اینکه در موارد بسیار نادری، حضرت بطور تمثیل نه تجسم، خود را به فردی اوحدی ارائه دهد، یا گفتگو نماید. مانند حضور جبرئیل امین، نزد مریم صدیقه که بطور تمثیل بوده نه تجسم مادی حقیقی که به لحاظ انقلاب امری محال است. بدیهی است که اینگونه امور هرگز اختیاری نیست بلکه وابسته به اراده ساحت کبریایی است و هر یک از حوادث نامبرده، غیر اختیاری و وابسته به مشیت قاهره حق سبحانه می باشد. همچنانکه در روایت سیمری فرمود: **فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ** که ظهور حقیقی نهایی و غرض اصلی از قیام بقیه الله است که ظهور تام و حصول غرض است. و غرض فقط اصلاحی است که نظام جهان، مقتضی آن است، نه ظهور اتفاقی در موردی از موارد.

خلاصه از روایات مربوط به چگونگی غیبت بقیه الله استفاده می شود که ایشان هرگز ظهور اتفاقی و ارادی نخواهد داشت. و چنانکه فرض شود بطور تمثیل بوده، اشکالی ندارد، زیرا تمثیل ممکن است محول به مقام حجه الله و بقیه الله باشد و چنانچه در مورد نادری بخواهد، فقط بطور تمثیل میسر میشود نه ظهور حقیقی، گرچه محدود و موقت باشد.

نتیجه آنست که وجود عیسی علیه السلام و همچنین بقیه الله الاعظم وجودی ملکوتی و بی نیاز از لوازم طبیعی است. و این امر، ارادی نیست بلکه

بر حسب دستور و مشیت حق سبحانه میباشد. بر این اساس هرگز موجود ملکوتی نمیتواند به حقیقت بصورت طبیعی درآید زیرا وجود ملکوتی، ذاتی است غیر قابل خلع و ملکوتی، طبیعی نیست.

بر این اساس محال است که حضرت مسیح و یا حضرت بقیه الله با بدن عنصری در عالم طبیعی ظهور نماید جز مانند جبرئیل که متجسم شود. زیرا در روایت سیمری قید شده که هر کس ادعا کند که او را ملاقات نموده تکذیب نماید. و معنای آن اینست که هرگز وجود ملکوتی نمیشود به وجود جسمانی طبیعی، متجسم شود یا تصرفی بنماید. و اینکه امر به تکذیب شده است در حقیقت تکذیب اوست از نظر قصور فهمش، نه امر به حقیقت. زیرا ممکن است که حضرت مسیح یا بقیه الله به طور تمثیل و ایجاد خاطرات در غیر، حقایقی را با رخسار خود القاء نمایند. در این صورت در عالم طبع نبوده بلکه در عالم مثال است. یعنی در قالب طرف، القاء شده است. مانند اینکه کسی در تلویزیون یا تلفن گفتگو کند که از این جهت صحیح است. ولی از جهت دیگر باید تکذیب نمود چون از نظر قصد و شخص، در عالم طبع و خارج نبوده بلکه الهام و تمثیل بوده و او نفهمیده و خیال می نموده که مسیح یا بقیه الله را دیده و گفتگو نموده و البته این امری محال است. این حالت، تمثیل یعنی القاء بر طرف بوده مانند برقراری ارتباط به وسیله تلفن یا تلویزیون که شخص آنرا حقیقت می پندارد ولی باید تکذیب نمود زیرا او این حقیقت را نفهمیده که ملاقات و تجسم، محال است.

از جمله معجزات و غرائب امور آنستکه بقیه الله الاعظم برای اثبات حیات دائم ملکوتی خود، در ظرف مدت غیبت صغری به تدریج چهار نایب از علما و تلامذه اباء طاهرین خود - علیهم السلام - را انتخاب فرمود که در

حقیقت هر یک از آنان گرچه فوت نموده اند، وجودشان ملکوتی است ولی وساطت و نیابت همیشگی بر آنها از حضرت بقیه الله ثابت و باقی است. و هر حاجتی از عموم باشد با واسطه قرار دادن هر یک از چهار نایب ممکن است به مقام بقیه الله رسانده شود.

این نیابت و وساطت شخص میت از شخص حی که حیات او ملکوتی است امری است اعجاب آور. با این تفاوت که حیات هر یک از آنان حیات برزخی است که از اشعه انوار ملکوتی سهم بسزائی دارند و این حیات نورانی همیشگی، هر یک از آنان را فرا گرفته است.

و از لحاظ امر وصایت و تصدی تبلیغ احکام اسلامی بر حسب روایات متواتر و مستفیضه، عموم مردم را به علما و روایات احادیث اوصیاء طاهرین علیهم السلام ارجاع نموده است و گفته شد از لحاظ وساطت فیوضات الهی هرگز فرقی نخواهند داشت چه وجود اوصیاء، طبیعی باشد مانند سایر طاهرین علیهم السلام و یا مانند حضرت بقیه الله.

استفاده از لوازم حیات نورانی ملکوتی، یکسان است و برهاناً فرقی در وساطت فیوضات الهی نخواهد داشت. زیرا غیبت حضرت بقیه الله به جهت عدم لیاقت عموم مردم است که خود را از فیوضات دائم و همیشگی حضوری حضرتش که بالاترین مقام ولایت و وصایت را داراست و باقی به ابقاء الله است، محروم و بی بهره نموده اند.

هنگام ظهور و قیام حضرت بقیه الله باذن الله تعالی به جهت کمال رابطه ذاتی، عیسی مسیح علیه السلام - روح الله قدس - نیز که مقدمه امامت و وصایت ابدی و مسطوره صفات کبریایی است، ظهور خواهد نمود و تجدید بیعت و تبعیت نموده در اداء وظیفه صلوه بحضرت بقیه الله اقتداء مینماید.

همچنین استفاده می شود که حضرت عیسی مسیح علیه السلام از زمان بعثت و رسالت ابدی رسول صادق اسلام صلی الله علیه و آله تابع رسالت کبری و قرآن کریم و مبشر به رسالت ابدی ملکوتی است و بر آن شهادت وجودی می دهد و صفت روح الهی خود را اعلام می نماید همچنانکه در این کریمه فرمود

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا

والحمد لله زنه عرشه

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ رَسُولِ الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَعَلَى أَوْصِيَاءِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ

عَلَى أَعْدَائِهِمْ

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَلِكِ الْمَوْتِ

۷۴/۸/۸

بسمه تعالی

مفاد غیبت صغری آن است که حضرت بقیه الله در مدت اقامت در بغداد، امور و حوادث او بعضی بطور طبیعی و خارجی بود. مانند ملاقات بعضی علماء او حدی و استفاده کلامی که بطور طبیعی بوده است. و نوشتن پاسخ، امری طبیعی بوده ولی وجود کاغذ آن مثلا غیبی است. خلاصه بی نیاز بودن از لوازم خارجی غیبت است. اما پاره ای از امور باید طبیعی و خارجی باشد و غیب آن مفهوم ندارد مثلا پاسخ از سؤال سائل حضوری، لابد امر طبیعی و خارجی است. از این حالت تعبیر به زندگی مختلط از طبیعی و غیبی می شود مانند مریم صدیقه که زندگی اش از جهاتی غیبی بود مانند غذا ولی نسبت به مکان و ملاقات زکریای پیامبر، طبیعی بود.

وَالسَّلَامُ خَيْرُ خَتَامٍ.... الْحَمْدُ لِلَّهِ زَنْهُ عَرْشِهِ

بسمه تعالی

معلوم شد که سبب حدوث غیبت کبری خوف از خطر دشمن است ولی سبب ظهور حضرت بقیه الله چیست و چگونه است و در چه مدت می توان تصور نمود و ظهور حضرت بقیه الله مفهومی است که از مقام ملکوتی حق سبحانه او را بار دیگر به نظام دنیوی آورد به منظور اینکه در جوامع بشری بتواند دست به اصلاح بزند و هر گونه فساد که در جوامع است رفع نماید. به عبارت دیگر حقیقت ایمان و اسلام را در جوامع بشری اجرا نماید و تحقق این چنین معنایی وابسته به آن است که جوامع بشری استعداد این چنین تعلیمات را داشته باشد و در مقام پذیرش آن برآیند.

این مفهوم را می توان به طور اجمال و ابهام پذیرفت ولی تحقق آن بسیار مشکل و غیر قابل قبول است و نیز با چه شرایطی جوامع بشری را میتوان به طریق اصلاح واداشت و نیز چه مدت مدید و سالهای متمادی و قرون بی شمار بصورت حقیقت تحقق پذیرد.

حقیقت ظهور بقیه الله را از مدارک اسلامی باید بدست آورد. همچنانکه وارد شده *يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا*. حضرت بقیه الله حکومت گشاده و گسترده ای خواهد داشت. با این که در جوامع بشری ظلم و ستم فرمانروا بوده و آنرا تغییر دهد و بصورت عدل و داد و مساوات میان طبقات جامعه درآورد. بر فرض امکان آن در چه مدت و چقدر از قرون حاجت دارد که بشر به این مقام از طبع سالم و آرام برسند و عمده استعداد جوامع بشری برای قبول اصلاح است و گرنه تاثیر فاعلیت حضرت بقیه الله یکسان است.

از جمله گفته شده که جوامع بشری آن چنان در مدت زیادی در مقام معارضه با یکدیگر در آیند و همه قوا و نیروهای مادی و علمی و حیاتی و

طبیعی خود را در صحنه خونین بکار ببرند و به مصرف برسانند بالاخره از اختلال نظام جوانب و اطراف جهان عاجز شوند و به انتظار شخص مصلح باشند که در مقام اصلاح امور عموم بشر قیام نماید و دستور و آیینی را پیشنهاد نماید و مردم جهان نیز از نظر عجز و بدون چاره آنرا بپذیرند و تحقق این چنین معنای دقیق مرموزی وابسته به آن است که همه جوامع بشری و یا اکثر آنها استعداد این چنین تربیت و پیشنهاد اصلاحی را داشته باشند و بر حسب طبع ساده و بدون مشکلاتی در مقام پذیرش این چنین اصلاح حقیقی بر آیند.

این مفهوم است که می توان تصور آنرا به طور اجمال و ابهام نمود ولی تحقق آن بسیار مشکل و غیر قابل قبول به نظر میرسد و نیز با چه شرایطی جوامع بشری را بدون مزاحمت بطریق اصلاح واداشت و نیز چه مدت و قرون بسیار بشر این چنین لیاقت و شایستگی بدست آورده با اینکه جوامع که فعلا مملو از اختلال نظام به تمام معناست. به مرور زمان نامعلومی بصورت عجز درآید و در انتظار پیشامدی بسر ببرند که بشر در اصلاح زندگی از خطر حوادث خانمان سوز ایمن گردد و بر فطرت خدا داده را در آن خاموش بوده بار دیگر نور امید و اصلاح بر دلهای ماعیوس آنها بتابد و نیروی فطرت آنان حیات تازه بیابد.

غرض اصلی از طرح این معنا آن است که بطور بداهت اهل ایمان تصدیق کنند که غیبت کبری در مدت نامعلوم حضرت بقیه الله به منظور اجرای نظام خاصی در جوامع بشری و در نظام دنیوی است و بدان نظر او را نمی توان محکوم به نظام طبیعی پنداشت هم چنانکه اوصیا و اجداد گرامی او (ع) هرگز این چنین نخواهند بود.

فرض دیگر آن است که حق سبحانه هر گونه وسایل دفاعی و جنگی که



سبب بکار بردن نیروی سبعیت و درندگی همه آنها را خنثی و بی اثر نماید مثلاً سفینه های فضایی و رادارها و مواد انفجاری از کار و تاثیر باز ماند بطوریکه بشر نتواند از صنایع دفاعی خود استفاده نماید. بدین جهت در مقام پذیرش و انقیاد از دعوت حضرت بقیه الله بر آیند بدون وسایل دفاعی و قیام بقیه الله را می توان بدین مقدمه تصور نمود ولی بر خلاف ظواهر روایات است به اینکه *يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا* که در این چنین روایات متواتر این شرایط ذکر نشده است .

خلاصه ظهور و قیام بقیه الله وابسته به مجموع نظام جهان و کمال ارتباط با اکثر جهانیان است که به این حقیقت واقف شوند و اکثر جوامع در انتظار این حقیقت باشند که وسیله برای انتظام زندگی جوامع بشری پیش آید و زندگی عموم بشر را سرو سامان بخشد و صحنه خونین که بشر به آن کشانیده شده و گرفتار است از نظر این که وابسته به مجموع جوامع بشری است و بیداری فطرت آنان نیز از نیروی است مجهول و جز حق سبحانه بر آن و بر خصوصیات آن احاطه عملی نخواهد داشت . به عبارت دیگر درباره جوامع بشری نیروی فطرت خدا داده آنان که خاموش شده بود بار دیگر در اثر صحنه خونین که صنایع بشری آنها را بدان دچار نموده نیروی فطرت خدادادی آنان بار دیگر زنده شود و به خود آیند که اختیار و زمام امور از دست رفته است ناگزیر بر حسب فطرت خداداده ظهور و قیام شخص مصلحی را انتظار داشته باشند. با پیشنهاد برنامه ای آنان را متقاند سازد و در مقام قبول اصلاح بر آیند و چون این امری است دقیق و مرموز که جز حق سبحانه بر آن اسرار آگاهی نخواهد داشت و بدین نظر است که قیام حضرت بقیه الله نیز به قسط و عدل امری است مجهول که بر خود آن حضرت نیز پنهان است و پیوسته در انتظار آن به سر می برد و چه



بسا با این معنا درباره اهل ایمان خود وسیله انقیاد و پذیرش ثواب و اجر باشد که پیوسته در مدت زندگی خود در انتظار پیشامد این چنین اصلاحی باشند و به این چنین حادثه ای تصدیق آنرا به خود راه دهند و صلاح زندگی و مواسات جامعه بشری را به راعی العین مشاهده نمایند بلکه بتوانند از حضور مقدس حضرتش استفاده نموده باریابند که این خود طریق عبودیت و انقیاد و خلوص است و عقل نیز به تحقق آن گواهی میدهد. یعنی بشر عموماً در انتظار اینچنین حیات حقیقی و زیاده خواهند بود.

والحمد لله

۷۴/۸/۵

خطبه غدیریه که رسول صادق (ص) به دستور حق سبحانه آنرا در بیابان بی آب و علف و پر حرارت غدیر در وسط روز ۱۸ ذیحجه سال دهم هجرت قرائت نمود و حدود زیاده بر هفتاد بار خطاب به گروهی از مسلمانان و حاجیان که از فریضه حج فراغت یافته و بسوی اوطان خود باز میگشتند خواندند، خطبه ای است که در دنیا نظیر نداشته و ندارد زیرا وجود مقدس صادق اسلام صلی علیه و اله از جانب حق سبحانه تعالی مامور شد که در آن مجمع و صحنه، بر خلاف متعارف، حدود هفتاد مرتبه چند جمله بخصوص را تکرار فرماید که این تکرار از طریق و روش عقلا بدور است. و در مورد هیچیک از فصحاء و رسولان و زمامداران، این چنین سابقه نداشته است. و قرائت هر وصیتی از وصایا بیش از دو- سه بار یا چهار مرتبه در یک مجلس زیاده بر متعارف است. و در دنیا جز در قضیه غدیر تاریخ نشان نداده که حق سبحانه و تعالی صریحاً امر فرماید که صادق اسلام صلی الله علیه و اله امر وصایت و خلافت علی ابن ابی طالب را در یک مجمع و در حضور گروهی و در ظرف زمان محدودی اینقدر تکرار فرماید. این وصایت بسیار مهم، حقیقت اسلام و رکنی از اصول توحید است و بلکه پایه گذار مقام امامت و سبب دوام دین اسلام و ابدیت آن است. و نیز خلافت و وصایت علی ابن ابی طالب منتهی بحضرت حجه بن الحسن بقیه الله الاعظم خواهد بود که قائم آل محمد است. و حیات او ملکوتی و بی نیاز از احتیاجات زندگی است. مادام که از جانب حق سبحانه به ماموریت و غیبت حقیقی، مستور است و آنرا حق سبحانه ملکوتی معرفی فرموده است.



والحمد لله زنه عرشه
والصلوه الدائم على الصادع الامين
وعلى اوصيائه الطاهرين
سيما حجه الله المنتظر المهدي سلاما ابديا
والسلام على ملك الموت



بسمه تعالی

بر حسب کریمه و کذلک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس حق سبحانه رسول گرامی اسلام را شاهد و گواه و سرپرست جامعه بشر مقرر فرموده و مقام شهادت و وساطت و سرپرستی جامعه بشری را بدست با کفایت آن حضرت سپرده و همچنین پس از رحلت رسول گرامی هر یک از اوصیاء گرام با قید حیات، بر همه مراحل زندگی جامعه بشر احاطه و آگاهی داشته و گواهی هر یک از آنان بر جامعه و بر عموم افراد بشر در ادا وظایف تبلیغی تا پایان جهان نافذ و موثر خواهد بود، منصب امامت و زعامت و پیشوایی همان مقام شهادت و آگاهی بر عقاید و اعمال مردم و رهبری بسوی کمال است، و رسول گرامی صلی الله علیه و اله وساطت و شهود نامحدود و آگاهی زیاده بر تصور بر موجودات جهان داشته و بر عقاید و اعمال و قلوب مردم احاطه معنوی و باطنی دارد، و امر ولایت مطلقه بالذات از شئون رسالت و خاتمیت است و همچنین اوصیاء طاهرین علیهم السلام در مقام وصایت و خلافت واسطه فیوضات الهی و در شهادت و آگاهی بر سرایر قلوب بشر، تالی تلور رسول صلی الله علیه و اله خواهند بود و به قید حیات لامحاله بر اعمال نیک و بد مردم شهود باطنی خواهند داشت،

رسالت و نبوت و امامت هر سه از مناصب الهی بوده و غرض از رسالت رسول، تشریح احکام الهی است و بعد از بیان احکام، حاجت به بقا رسول و نبی نیست، ولی منصب دیگر که امامت باشد باقیست، یعنی رسول اسلام (ص) بر جامعه بشری ولایت و امامت بالذات دارند و پس از رحلت رسول باید سیمت امامت و شهادت بالذات حفظ و رعایت شود زیرا جامعه بشر پیوسته محتاج به وجود امامی است که در حال حیات متصدی امامت باشد، نظر به اینکه امامت با قید حیات آمیخته است بنابراین هنگام رحلت مقام رسالت حق تعالی منصب امامت و خلافت را به شخص شاخص ولایت مقرر فرموده و علی ابن ابیطالب (ع) را به خلافت و امامت و شهادت تعیین فرموده البته با قید حیات یعنی مادام که در حال حیات است و انجام وظایف امامت از او میسر است بمنظور ادا وظیفه امامت و شهادت اقدام فرماید، و پس از پایان حیات علی ابن ابیطالب (ع) حق تعالی همین منصب امامت را که وظیفه رسول گرامی (ص) است به مادام حیات به امام حسن (ع) محول فرمود، همچنین پس از پایان حیات امام حسن (ع) این وظیفه به عهده امام حسین (ع) نهاده شد، تا مادام که در قید



حیات است قیام به وظایف امامت و خلافت نماید و پس از وی این وظیفه را به امام چهارم حضرت سجاد (ع) محول فرموده و هنگام وفات حضرت سجاد (ع) حق تعالی این منصب امامت و خلافت را به عهده امام باقر (ع) محول فرمود به همین قیاس در حالت رحلت امام باقر (ع) همین منصب خلافت و امامت را حق سبحانه به امام صادق (ع) محول فرمود تا مادام که در قید حیات است به وظایف امامت و خلافت قیام نماید. به همین منوال هنگام رحلت امام حسن عسکری (ع) حق سبحانه به فرزند او حجه ابن العسکری مهدی موعود (عج) اعلام فرمود که باید به ادا وظایف امامت و خلافت قیام نمایی و چون امامت و خلافت که به حضرت مهدی موعود که دوازدهمین اوصیای رسول گرامی است محول گردید، باید امامت و خلافت منحصر به همین مهدی موعود باشد، زیرا امامتی که به مهدی موعود مقرر میشود، امامتی مخصوص و غیر قابل انتقال به دیگری است یعنی دیگر امامی پس از مهدی موعود نخواهد آمد و این ولایت وصی دوازدهم اسلام باید تا پایان دنیا ادامه یابد، و قابل تبدیل و نقل نخواهد بود.

امامت مطلقه و غیر انتقال به غیر که در باره حضرت بقیه الله مقرر شده، مستلزم حیات و قدرت ابدی است. این حقیقت مستلزم آن است که در دنیا تا پایان عالم طبع حضرت بقیه الله زنده و پاینده و با قدرت بوده و به وظایف امامت مطلقه قیام نماید. حیات ابدی تا آخر عالم برای شخصی و فردی از انسان قابل تصدیق نیست و امامت مطلقه و زعامت دائم که پایه امامت در اسلام بر آن استوار است امری بر خلاف قوانین طبیعی است و بر حسب اقتضای بشریت غیر قابل قبول بوده و آنرا نمی توان فهمید.

حق سبحانه برای تسهیل امر بر جامعه اسلامی در قرون گذشته برای حضرت مریم صدیقه و عیسی مسیح - بر حسب قرآن - حوادثی پیش آورده، از جمله مریم صدیقه در نوزادگی بدون دایه در حجره بیت المقدس رشد نموده و دوره زندگی خود را بی نیاز از احتیاجات دنیوی مانند غذا و لباس و دایه گذرانیده و زندگی ملکوتی داشت، و به مجرد تمثیل جبرئیل و مژده به مریم که حق سبحانه فرزندی به تو موهبت می فرماید همان مژده سبب پیدایش فرزند گردید، همانگونه که قرآن فرمود و کان امرًا مقضیًا و پس از لحظاتی حادثه ولادت عیسی مسیح در خارج از بیت المقدس رخ داد و سایر حوادث مانند دمیدن عیسی مسیح به مقداری گل و آب بصورت پرنده در آمده پرواز میکرد و مرده را زنده مینمود و این وقایع به منظور این بود که حق سبحانه برای تسهیل جامعه اسلام این وقایع را در آیات قرآنی نقل فرماید و سبب اطمینان و تسهیل امر جامعه



اسلامی شود که با توجه به این مقدمات بتواند تصدیق نماید که امامت حضرت بقیه الله و حیات دائم او و قیام به وظایف امامت بدون حاجت و نیاز به احتیاجات زندگی ابدی امری ممکن است، و در باره عیسی مسیح و مریم صدیقه عجیب تر از آن رخ داده است به این معنی که حق سبحانه در باره حوادث عیسی مسیح نهایت قدرت و اقتضای مزیت را در آیه داده است قطع نظر از قدرت قاهره حق سبحانه قابلیت و شایستگی عیسی مسیح و مریم صدیقه نیز مطرح است، و نظر به اینکه امامتی که به وصی دوازدهمین اوصیای محول میشود امامتی مخصوص یعنی ابدی و قابل انتقال به وصی دیگر نیست و در همه موهبت امامت به اوصیای قید حیات و زندگی و قدرت رعایت شده مقام امامت که تصدی رهبری باطنی و آثار بسیاری را در بر دارد نمیتوان در حال رحلت به آن وظایف اقدام نمود، بنابراین امامت حضرت بقیه الله مهدی موعود (ع) ولایت مخصوص ابدی است، یعنی انتقال به غیر ندارد و در اسلام امامت سیزدهم مفهوم ندارد، بنابراین لازم است که حق سبحانه موقع موهبت مقام امامت به حضرت بقیه الله قید فرماید که این امامت امامتی ابدی و همیشگی است که بعهدہ تو نهاده شد و با قید حیات و زندگی متناسب با انجام وظیفه امامت به طور دائم است، چون ادأ وظیفه باید در حال حیات باشد و چون امامت و شهادت حضرت بقیه الله دائم و همیشگی است، حیات بقیه الله نیز باید همیشگی و دائمی باشد و گرنه تشریح ولایت مطلقه دائم، بدون در نظر گرفتن حیات دائم لغو و بیهوده است، از این نظر به مجرد رحلت امام عسگری (ع) ولایت مطلقه دائم به عهده بقیه الله نهاده شد زیرا برای اجرا وظایف امامت دائم و همیشگی، حق سبحانه باید برای بقیه الله عمر و زندگی و حیات دائم باید مقرر فرماید، و نظر به اینکه انسان بر حسب طبع و نظر اولیه، عمر فردی از بشر را برای همیشه و دائم محال می پندارد، زیرا بشر محکوم به زندگی طبیعی که محدود است می باشد و زندگی و حیات دائم و ابدی تا آخر دنیا برای فردی از بشر تصور ندارد و آنرا افسانه تصور خواهد کرد بدین جهت مقام امامت دوازدهمین اوصیای اسلام که دائم و ابدی است و نیز مستلزم حیات ابدی و همیشگی است، در نظر بشر عادی غیر قابل تصدیق است، بدین جهت حق سبحانه برای پیش بینی رکن امامت و ولایت در اسلام که باید به شخص شخیص بقیه الله محول شود و تا آخر دنیا با قید عمر و زندگی و حیات به وظایف امامت قیام نماید، چون تصدیق این امر برای بشر بر حسب طبع مشکل به نظر میرسد، حق سبحانه هشتصد سال قبل از این واقعه حضرت عیسی مسیح (ع) را آفرید و برای او زندگی دائم و ابدی مقرر

فرمود و او را به عالم ملکوت انتقال داده تا به لوازم زندگی نیاز نداشته باشد.

حق تعالی نحوه حیات ملکوتی عیسی مسیح را به بهترین وجهی توسط قرآن در دسترس جامعه اسلام نهاده است، قرآن میفرماید **و ما صلبوه و ما قتلوه و لکن شبه لهم** و در جای دیگری میفرماید **بل رفعه الله الیه** یعنی اینکه حضرت مسیح در عالم ملکوت حتی و زنده بوده و تا آخر دنیا حیات ملکوتی خواهد داشت و زنده بودنش قابل تکذیب یا تردید نیست، بخلاصه حق سبحانه برای تأمین جامعه مسلمانان حیات مسیح را از تاریخ گذشته تا ابد به طور ملکوتی و رفعت مقرر فرموده، به همین قیاس حق سبحانه برای بقیه الله حیات و زندگی ابدی مقرر فرمود که با وجود مسیح بطور حتم قابل تصدیق است، زیرا مقام ولایت دائم و ابدی او اقتضای می کند که حیات و زندگی هم دائم و ابدی باشد تا بتواند به وظایف امامت قیام نماید، فرض اینکه حضرت بقیه الله هم مانند سایر افراد بشر دارای حیات طبیعی و عادی است باطل و هرگز قابل تصدیق نخواهد بود و نظر به اینکه سن مبارک حضرت بقیه الله هنگام رحلت والد معظمش امام حسن (ع) حدود پنجاه سال بوده، ناگزیر حضرت بقیه الله باید اقدام به مقدمات بسیار زیاد و طولانی بنماید، او بر حسب دستور حق سبحانه بلافاصله پس از فوت پدرش در شهر و عاصمه بغداد که بزرگترین استان اسلامی بوده ساکن گردیده و به صورت مختلط زندگی فرمود، زندگی وی زندگی غیبی و ملکوتی بوده و شبیه زندگی مریم صدیقه می باشد که سالها در بیت المقدس بدون نیاز به دایه و غذا و لباس و سایر احتیاجات زندگی نمود و این زندگی مختلط مریم صدیقه نیز الگو و شاهد بر زندگی حضرت بقیه الله در بغداد بوده است، آنحضرت برای ارتباط با مردم از چهار سفیر از علما و بزرگان و اکابر تلامذه اوصیای طاهرین اجداد طاهرینش استفاده نمود، و هر یک را به تناوب واسطه و سفیر خود معرفی فرمود که هزاران نفر از علما و شاگردان اوصیای طاهرین و اجداد گرامیش و طبقات مسلمانان بلاواسطه به حضور او شرفیاب شده و بقیه علمائی که مشتاق زیارت او بودند توسط سفیران به حضور حضرتش شرفیاب گردیده اند.

خلاصه قریب هفتاد سال زندگی و حیات حضرت بقیه الله بطور غیبت صغری در بغداد سپری شد و پس از اینکه این حقیقت به کمال رسید که همه علما و شاگردان مکتب اوصیای طاهرین به حضور بقیه الله رسیده، او را شناخته و تصدیق به امامت و خلافتش نمودند آنحضرت بی نیاز از ادامه سکونت در بغداد گردیده و حق سبحانه زندگی ملکوتی مختلط او را به حیات باسعه ملکوتی تبدیل فرمود و او را از هر لحاظ

رفت و بی نیازی از لوازم زندگی موهبت فرمود که از آن تعبیر به غیبت کبری می شود. زندگی در بغداد برای بقیه الله بسیار با ارزش بوده زیرا اگر این مدت نبود حضرت بقیه الله مورد شناسائی قرار نمی گرفت خلاصه هر چه در مورد حضرت بقیه الله مشکل به نظر میرسد و یا بر خلاف طبیعت بشر است بیش از آن در مورد عیسی مسیح و مریم صدیقه اتفاق افتاده است. و چنانچه واقعه عیسی و مریم نبود هرگز جامعه اسلامی نمی توانست تصدیق نماید که حضرت بقیه الله پیوسته حیات دائم دارد، و آیه مبشر **أبرسول یأتی من بعدی اسمه احمد مسیح** را وجود مبشر معرفی مینماید یعنی هر چه بر عیسی رخ داد بمنظور آنستکه همین وقایع در باره امامت عامه حضرت بقیه الله بر اسلام رخ خواهد داد بدین جهت مشکله دوام عمر و زندگی بقیه الله و قیام به وظایف امامت و وجود ملکوتی او قابل فهم خواهد بود خلاصه بر حسب وقایع بسیار عجیب که در باره عیسی مسیح و مریم صدیقه رخ داده است شاهد بر آنستکه بشر نهایت قدرت دارد که از حدود نظام طبیعت خارج شده و به مقام ملکوتی ارتقا یابد و از همه گونه احتیاجات مادی بی نیاز گردد این نهایت صلاحیت و شایستگی بشری است با اینکه بر حسب خلقت و طبع محکوم نظام طبع است ولی در اثر ارتقا بر نظام طبع فائق گردیده و در عالم ملکوت استقرار می یابد که بی نیاز از هر گونه حوادث خواهد بود.

بسمه تعالی

جبرئیل بمنظور ادای وظیفه بصورت تمثل خود را به هیئت انسانی به مریم صدیقه ارائه داد و پیش از آن وظیفه ای نداشت، کار او عمل گزاف نیست، او فقط میتواند بمنظور مژده خود را بصورت بشر ارائه دهد و پیام و مژده را بمریم بگوید و بس ولی وجود حضرت بقیه الله بنا بر مصلحت و بمشیت حق سبحانه از عالم طبع و بشریت به عالم ملکوت که مکان مادی ندارد و مکان مناسب با آن عالم دارد بالا رفته و از لوازم طبع بی نیاز گردیده است، هم چنانکه در باره عیسی مسیح فرمود بل رفعه الله الیه یعنی عیسی مسیح را از محیط طبع به بالا برده در محیط معنوی ملکوتی وارد نموده و این بنا بر مصلحت است و بطور گزاف نخواهد بود.

۲- ما گمان داشتیم که حضرت بقیه الله در روی زمین است، در پاسخ به چگونگی زندگی بقیه الله باید گفت زندگی وی به شکل خاصی است که به مشیت حق سبحانه مقرر میشود و مانند زندگی سایر اوصیاء نخواهد بود بلکه بنا بر مصلحت باید

سالها و قرن‌ها در محیط ملکوتی و غیبی زندگی نماید و آنحضرت از ذخائر و اساس بقا دین اسلام معرفی میشود و حق سبحانه برای اثبات و تثبیت آن عیسی مسیح را آفرید و نظر به مصلحت او را از عالم طبع فراتر برده و برای او زندگی ملکوتی که بالاتر از نظام طبع است مقرر فرمود و عیسی مسیح را وجود مبشر معرفی نمود او بشارت میدهد که در عالم ملکوت فرد دیگری وجود دارد که حیاتش ملکوتی و فوق عالم طبع است.

۳- چگونه وجود ملکوتی برای بقیه الله ممکن است؟، در خصوص بقیه الله مقتضی است که دین اسلام به وجود اختیاری اوست یعنی قیام احکام الهی و اسلامی بوجود امام است و بدون امام هرگز دین الهی قیام نخواهد داشت و مفاد آیه و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد آنستکه عیسی مژده وجودی میدهد که پس از بعثت خود رسول اسلام و اوصیاء چندی مبعوث خواهند شد و تا آخر دنیا دین اسلام باقی خواهد بود در صورتیکه دین اسلام باید به وسیله وصی رسول یعنی حضرت بقیه الله باقی بماند نه بواسطه حیات رسول اسلام صلی الله علیه و آله، قوام دین اسلام به وجود امام است آیا به معنی آنستکه امام نیز در عالم طبع و دنیا باشد و یا چنانکه مصلحت اقتضاء کند مثلاً خطر قتل حیات امام را تهدید نماید میشود زندگی امام در فراتر از عالم طبع مقرر شود و به عالم ملکوت انتقال یابد، از لحاظ وجود حجت و مقام امامت هرگز فرقی نخواهد کرد که امام در عالم طبع ملزم به لوازم طبیعت باشد و یا بنا بر مصلحت به عالم بالاتر منتقل شود و در ملکوت اعلی زندگی اختصاصی داشته باشد، عالم ملکوت کمال و رفعت عالم طبع است و هر چه در عالم ملکوتی است بیش از آن است که در عالم طبع وجود دارد و فرق در آن است که عالم طبع و لوازم آن کافی بر این وصایت و بساطت نیست یعنی با عمر و زندگی محدود و بطور عادی نمی‌توان ذخیره الهی باشد بر این مفاد دین اسلام الی الابد است زیرا نظام طبع برای بشر محدود است مثلاً چند برابر ولی هرگز کافی نخواهد بود مثلاً چنانچه مقتضی شود که زندگی وصی در حدود هزاران سال ادامه یابد این چنین عقیده را هرگز نمیتوان در باره اش اجرا نمود زیرا در باره اش انطباق نخواهد داشت و منافات ندارد که زیاده بر این حدود هزاران سال را برای امام ملکوتی معتقد بود خلاصه نظام طبع برای حفظ امام بمدت هزاران سال صحیح نیست بلکه مانعی ندارد که همین عمر و زندگی از طریق ملکوتی باشد پس امام قائم باید عمر و زندگی بطور ملکوتی باشد نه بطور طبع که با زندگی محدود بشر تناسب ندارد، خلاصه عمر و زندگی حضرت بقیه الله باید بطور ملکوتی باشد که قوام و پشتوان دین

اسلام ابدی باشد و هرگز بطور طبع نمی شود که زندگی حضرت بقیه الله قوام دین اسلام برای ابد باشد.

بسمه تعالی

چگونگی زندگی حضرت بقیه الله را که اساس دین اسلام به وصایت است و نیز از طریق خلقت اعجاب آور حضرت عیسی مسیح اعلام شده باید به چگونگی و زندگی ملکوتی عیسی مسیح قیاس شود نه به زندگی محدود و موقت اوصیاء طاهرین علیهم السلام زیرا حیات به زندگی بقیه الله بر حسب کریمه مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد حیات ملکوتی مانند حیات عیسی مسیح و مریم صدیقه است و اساس دین اسلام و اثبات توحید و امامت معرفی شده و نباید زندگی او را به طور طبیعی و عادی تصور نمود زیرا حیات بقیه الله از ذخایر الهی و حیات ابدی است و در زمان خلقت عیسی مسیح بنیان و اساس عالم وصایت تامه حضرت بقیه الله نهاده شده است بخلقت عیسی مسیح و زندگی ملکوتی او را مژده بشهادت به وجود بقیه الله معرفی نموده است و تبدیل زندگی عالم طبع به حیات و زندگی وسیع ملکوتی وابسته به مشیت حق تعالی میباشد و هرگز از شئون عیسی مسیح و حضرت بقیه الله نخواهد بود چنانچه مصلحت اقتضاء کند که زندگی محدود طبیعی بقیه الله را تبدیل به حیات و زندگی وسیع ملکوتی نماید این در حدود قدرت و اراده حق سبحانه خواهد بود و نیابت چهار نایب خاص از رجال الهی و تربیت شدگان مکتب اوصیاء طاهرین علیهم السلام نهایت اعجاز است که افرادی که دارای حیات ملکوتی باشند پس از فوت نیز نیابت مخصوص از حضرت بقیه الله داشته باشند، همچنین زندگی حضرت بقیه الله پس از پایان مدت غیبت کبری که از مقام ملکوتی به مقام طبع تنزل خواهد نمود او نیز بر حسب مشیت حق سبحانه خواهد بود که در روایت سیمری فرمود فلا ظهور الا بعد اذن الله بعد طول الامد و قسوه القلوب و ابتلاء الارض جورا.

بسمه تعالی

با اینکه وجود بقیه الله ملکوتی و فوق نظام طبع است مع ذلک به طور حتم و تواتر رسیده اوحدی از علمای صالحین و رجال الهی مقام قدس او را زیارت نموده اند، در باره چگونگی آن باید گفت که ملاقات و زیارت حضرت بقیه الله در حال غیبت کبری مانند سایر ذوات قدسیه و ارواح طاهره است و از کریمه فتمثل لها بشرا سویتا استفاده میشود که جبرئیل امین به اذن حق سبحانه حضور مریم صدیقه آمده به منظور اینکه به او

مژده داده و ماموریت خود را انجام دهد، روح متمثل از نظر قدرت و احاطه وجودی و علمی که بر متمثل له دارد خود را به اذن حق سبحانه به هیئت بشر ارائه میدهد و از این روی متمثل عبارت است از نیروی قدسی ربوبی که بر روح متمثل الیه و بر قلب شخص او احاطه می یابد، چه آنکه برای امر خارجی حقیقی باشد یا حقیقتی را به طور مثال به و قلب او القا نماید، و مریم صدیقه نیز از نظر قدس روح صلاحیت داشت که جبرئیل امین را به طور متمثل با قلب خود مشاهده کند، و غرض از حضور جبرئیل آن بود که حق سبحانه فرزندى مانند عیسی علیه السلام به مریم صدیقه موهبت فرماید، و با این ارتباط معنوی قلبی که مریم داشته چنانکه شخص دیگری در آن مکان حضور داشت هرگز نه جبرئیل را و نه گفتار او را و نه تعجب و پاسخ مریم صدیقه را نمی فهمید.

خلاصه متمثل عبارت است از ارائه خاطر خارجی و یا مثالی از حقیقت که به نیروی غیبی و قدسی روح متمثل را به هر نحوی که بخواهد به شخص ارائه میدهد و این از نظر احاطه حقیقی ملکوتی است که ذات قدس متمثل با شخص متمثل له برقرار میکند و ممکن است فرشته متمثل به حضور پیامبری برسد و به طور ابهام پس از مقدماتی پیامبر بفهمد که او فرشته بوده و به طور مثال است، همانگونه فرشته ای به حضور ابراهیم خلیل آمده و پس از خودداری از صرف غذا منظور خود را اظهار میدارد که به منظور واژگون نمودن سرزمین لوط آمده است، و در باره حضرت بقیه الله از نظر قدس ولایت عامه ای که بر جامعه دارد چنانکه مقتضی بداند او حدی و افرادی از عباد صالحین و رجال الهی را ملاقات می فرماید، آنحضرت از نظر قدس مقام از حق سبحانه اذن دارد و ممکن است که صلاح بداند مثالی از چهره خود را ارائه فرماید و یا حقیقت مطلبی را اعلام نماید، این از نظر تعلیم و تربیت فقط از طریق مثال خواهد بود نه حقیقت، زیرا حقیقت موجود ملکوتی محال است به حالت طبع در آید، بدیهی است که فاعل متمثل از نظر قوه قدسیه می تواند به هر طریقی که بخواهد اینکار را انجام دهد و شدت و ضعف استفاده از آن نیز وابسته به صلاحیت متمثلی است که به قدر صلاح و قابلیت خود از وجود مثالی استفاده مینماید، و قابلیت متمثل له نیز رکن تحقق متمثل است و بر حسب روایاتی که قبلاً ذکر شد باید مدعی رویت حضرت بقیه الله را تکذیب نمود زیرا صحنه ای را که مشاهده نموده حقیقت نبوده بلکه او یک صحنه مثالی را مشاهده نموده است،

والحمد لله زنه عرشه